

امام محمد باقر علیه السلام و ادامه ولایت الهی

۴۹- امام باقر علیه السلام سال ۵۷ متولد شده‌اند، سال ۹۴ در سن ۳۷ سالگی به امامت رسیده‌اند. سال ۹۴ مصادف است با حاکمیت سلیمان بن عبدالملک و بعد سال ۹۹ خلافت عمر بن عبدالعزیز است.^۱

حضرت امام محمد باقر علیه السلام بدون هر معارضی که بخواهد ادعای جانشینی حضرت سجاد علیه السلام را بکند به عنوان امام از طرف شیعیان پذیرفته می‌شوند و زید بن علی برادر حضرت نیز تابع حضرت است و جابر بن عبدالله انصاری نیز حضرت را ملاقات می‌کند. و سلام پیامبر صلی الله علیه و آله را به آن حضرت میرساند و لقب باقر علم بودن برای حضرت از زبان جابر جاری می‌شود و آن صحابه با سن بیش از ۸۰ سال مکرر خدمت امام باقر علیه السلام می‌آمد، در حالی که حضرت کودک بوده‌اند و دست حضرت را می‌بوسید و مطلب می‌آموخت در آن حدّ که مردم مدینه می‌گفتند جابر دیوانه شده که خودش به عنوان یک راوی حدیث مهم به یک نوجوان رجوعی دارد و این نیز یک نحوه زمینه‌سازی از خود پیامبر صلی الله علیه و آله است که امام باقر علیه السلام جهت وظیفه‌ی ویژه‌ای که به عهده‌ی حضرت است، به مردم معرفی شوند. فضای مدینه آماده درک امام باقر علیه السلام است و خاندان‌هایی از شیعه با جوانان‌شان در خدمت امام هستند مثل زراره که هنوز جوان است و از امام در مورد ازدواج کردن‌اش سؤال می‌کند. اصحاب امام هر کدام از امام، چند ده هزار روایت شنیده‌اند که نشان می‌دهد جلسات ممتد و متعددی در میان بوده و خیلی هم حکومت نسبت به حضرت حساس نبوده تا حضرت مجبور شوند تقیه کنند، بر عکس زمان امام صادق علیه السلام که جمعیت زیادی اطراف امام صادق علیه السلام بودند و عملاً حاکمیت نسبت به حضرت حساس می‌شود به خصوص که عمر بن عبدالعزیز هم در دوره‌ی امام باقر علیه السلام حاکمیت دارد که نه تنها

^۱ - دوره‌ی امامت امام باقر علیه السلام تا سال ۱۱۷ یک دوره‌ی ۲۳ ساله است.

سخت‌گیری به امام نمی‌کند، بلکه احترام هم می‌گذارد و مشهور است دولتی‌ها هم می‌دانند که مردم مفتون امام هستند.

توصیف باقرالعلوم و شکافنده‌ی علم‌بودن حضرت به جهت شرایطی است که نوع برخورد و آموزشی که داده می‌شد تغییر کرده، او علوم انبیاء را می‌شکافد و ما را به عمق آن علوم می‌رساند و از این جهت روایات امام باقر و پیرو آن امام صادق علیهما السلام به شکلی است که فقه شیعه به کمک آن روایات پایه‌گذاری شد و معارف و کلام چهارچوب خاصی پیدا کرد. در مقابل مکاتب فکری متعدد و مدعیان فقاقت و فقه اهل سنت بعداً از طریق ابوحنیفه و امثال او شکل می‌گیرد در حدی که ابوحنیفه می‌گوید اگر دوسالی که نزد جعفرین محمد درس خواندم نبود هلاک می‌شدم.

یک باقرالعلمی نیاز بوده تا این معارف را از قرآن و روایات پیامبر صلی الله علیه و آله استخراج کند، و به قدری این فضا قوی است که علمای اهل سنت عموماً تحت تأثیر چنین فضایی هستند و به همین جهت آن علماء متهم می‌شوند که شیعه می‌باشند. امام باقر علیه السلام در فضای ضعف بنی‌امیه راحت‌تر فعالیت داشتند، مگر در دوره‌ی هشام بن عبدالملک.

۵۱- ابن عباس یکی از بزرگان بنی‌هاشم و از مخالفان بنی‌امیه و از عالمان جامعه‌ی اسلامی است، در خانواده زمینه‌ی ادعای حاکمیت وجود دارد و بدین لحاظ نوه‌ی او مدعی می‌شود که محمد حنیفه او را به‌عنوان وصی و جانشین تعیین کرده. این ادعا، لایه‌ی درونی ادعای بنی‌عباس برای حاکمیت می‌شود، با این که در ظاهر دعوت به خاندان پیامبر دارند بدون آن که تعیین کنند منظور چه کسانی‌اند.

دعوت به خاندان پیامبر که از طرف بنی‌عباس مطرح می‌شود در خطه ایران مورد پذیرش قرار می‌گیرد که از جمله ابومسلم به آن‌ها گرایش پیدا می‌کند. حدود سال ۱۰۰ هجری نطفه‌ی حرکت بنی‌عباس بسته می‌شود تا آن که در سال ۱۳۲ رسماً کار را به‌دست می‌گیرند - بین سال‌های ۱۰۰ تا ۱۳۲- در این مدت هر جا بتوانند منطقه‌ای را در اختیار خود می‌گیرند و حاکم اموی آن منطقه را عزل می‌کنند.

امام باقر علیه السلام در این زمان ادامه‌ی کار پدرشان را دارند که تصحیح عقاید مسلمین و دادن عمق‌های تازه به دین و تربیت افراد بزرگ با گستردگی زیاد است. یکی از یاران حضرت در امر روایت جابربن یزید جُعیفی است که مورد احترام اهل سنت نیز هست. حضرت باقر علیه السلام در جریان فعالیت‌های بنی عباس هستند و حتی به آن‌ها خبر می‌دهند که آینده حاکمیت را در دست می‌گیرند.

دیگر آن اقتدار بنی‌امیه به چشم نمی‌خورد و هرچند از جهت فساد اخلاقی همچنان در آلودگی به سر می‌برند، استخر شراب برای خود درست کرده‌اند و در آن شنا می‌کنند. امام صادق علیه السلام خودشان خبر می‌دهند که چگونه هشام بن عبدالملک، من و پدرم را به شام دعوت کرد و جلسه‌ای که از جنگاوران تشکیل داد، اصرار کرد پدرم نیز در تیراندازی با کمان شرکت کنند که آن قضیه‌ی هدف‌گیری پیش آمد و حضرت باقر علیه السلام تیری را به هدف زدند و بعد چند تیر روی آن تیر زدند.^۲

۵۲- بذرهایی که امام سجاد علیه السلام پاشیدند در زمان امام باقر علیه السلام کاملاً به ثمر رسید به طوری که علماء اهل سنت خود را در مقابل آن حضرت به تعبیر خودشان چون صبی و کودک حسّ می‌کردند، «كَأَنَّهُ رَئِيسٌ يَحَاكِمُ مَرْتُوْسَه»، ابوحنیفه در مقابل حضرت طوری بود که گویا حضرت رئیس‌اند و مرتوس خود را محاکمه می‌کنند و همه آن‌ها در مقابل حضرت خاضع بودند. گفته شده «ان ابا جعفر اكبر العلماء» هشام در حین حج وقتی کسی از او پرسید این کیست که همه مطاف را رها کرده‌اند و گرد او جمع شده‌اند می‌گوید: «هذا مفتون اهل العراق»، کسی است که اهل عراق شیفته‌ی او هستند.

^۲ - کتاب‌های «تاریخ سیاسی اسلام» و «تاریخ خلفاء» از آقای رسول جعفریان و «حیات فکری و سیاسی امامان شیعه» از آقای جعفر مرتضی‌آملی، گزارش خوبی از این دوران را در اختیار می‌گذارند.

در روایات، دسیسه از طریق ورود نکاتی در متن روایات ما با همان سند که روایات صحیح دارا هستند، انجام شده. البته قرائن محتوایی مشکل را حل می‌کند از آن جهت که آن نکات با سایر روایات هماهنگی ندارند.

آنچنان حضرت باقر علیه السلام در بین مردم و بعضی والیان نفوذ داشتند که وقتی فلان والی می‌شنود امام پیامی برای او فرستاده تا در گرفتن خراج آن شخص تخفیف قائل شود، به استقبال آن فرد تا خارج شهر می‌آید و خراج تا آخر عمر او را به او می‌بخشید.

همه‌ی شواهد نشان می‌دهد در این اواخر کار امام بسیار بالا گرفته و کار، بزرگ شده در آن حد که حالت امام با بزرگان اهل سنت حالت استادی و شاگردی پیدا کرده و این یکی از نمونه‌های مهم سیره‌ی این بزرگان است.

حضرت در زمانی که هشام به شام احضارشان کرده است و آن جلسه‌ی هدف‌گیری با تیر پیش می‌آید و هشام از امام و فرزندشان یعنی امام صادق علیه السلام تجلیل می‌کند و اذن برگشت به مدینه را می‌دهد، بیرون کاخ با همایشی از علماء مسیحیت روبه‌رو می‌شوند و در آن همایش شرکت می‌کنند و آن عالم مسیحی به حضرت می‌گوید می‌پرسید یا پرسم، و حضرت می‌فرماید: پرس. که البته پس از جواب‌های حضرت، آن عالم عصبانی می‌شود و جلسه را ترک می‌کند و انعکاس آن طوری در شام می‌پیچد که هشام دستور می‌دهد حضرت سریعاً شام را ترک کنند. در مسیر همین برگشت است که متوجه می‌شوند هشام دستور داده هیچ منطقه‌ای چیزی به امام ن فروشند و در نزدیکی مدین حضرت در بالای کوه آن برخورد را می‌کنند که صدای حضرت در همه‌ی خانه‌ها می‌پیچد و آن پیر مرد اهل آن شهر می‌گوید این برخورد، برخوردِ شعیب پیامبر است با ما، و دروازه‌ی شهر را به روی حضرت باز می‌کنند، و کاملاً صحنه عوض می‌شود^۳ و

^۳ - امام صادق در گزارش آن سفر می‌فرماید: به مدین که رسیدیم. پدرم غلامان خود را فرستاد تا منزلی بر ایمان تهیه کنند و جهت چارپایان ما علف و برای خود ما غذا بخرند. وقتی غلامان ما به نزدیک دروازه‌ی شهر رسیدند، (مردمان شهر) در را به روی ما بستند و به ما ناسزا گفتند و به ساحت مقدس علی بن ابی طالب علیه السلام جسارت کردند و فریاد زدند: این جا بار

هشام بالاخره مجبور می‌شود به صورت غیر علنی و با سمّ، امام را به شهادت برساند. سال ۱۱۷ سال شهادت حضرت باقر علیه السلام است.

نیندازید. ما با شما خرید و فروش نمی‌کنیم. ای کفار، ای مشرکان، ای مرتدها، ای دروغ‌گویان، این بدترین تمامی آفریدگان!! غلام‌های ما پشت درهای بسته ماندند تا ما به آن‌ها رسیدیم. پدرم با زبانی نرم با آنان سخن گفت و به ایشان فرمود: از خدا بترسید و اشتباه نکنید؛ ما چنان نیستیم که به شما گفته‌اند و نه آن سان که شما می‌گویید. سخن ما را بپذیرید. سپس فرمود: اگر هم چنان باشیم که شما می‌گویید، دروازه‌ها را به روی ما بگشایید و با ما خرید و فروش کنید هم چنان که با یهود و نصاری و مجوس معامله می‌کنید. گفتند: شما از آنان بدترید؛ چون آن‌ها جزیه می‌دهند و شما نمی‌دهید. پدرم فرمود: پس دروازه را بگشایید و ما را جای دهید و مانند آن‌ها از ما جزیه دریافت کنید. باز هم امتناع کردند و گفتند: در را نمی‌گشاییم و احسانی در حق شما نمی‌کنیم تا این که خود بر پشت چارپایانتان از گرسنگی و تشنگی بمیرید یا چارپایانتان در زیر پای شما بمیرند. هر چه پدرم پند داد، سودی نبخشید و بر سرکشی و لجاجت خود افزودند. پدرم چون وضع را چنین دید، از اسب پیاده شد و به من فرمود: تو از جای خود حرکت مکن. کوهی در آن نزدیکی بود که بر شهر مدین احاطه داشت. پدرم بالای آن کوه رفت و اهالی شهر او را می‌دیدند که چه می‌کند. چون به بلندترین نقطه‌ی آن رسید، به سوی شهر رو کرد و دو انگشت خود را بر گوش‌هایش نهاد و با صدای بلند خواند: *وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا* اِلَىٰ قَوْلِهِ تَعَالَىٰ *بَيَّيْتُ اللَّهُ خَيْرَ لَكُمْ* *إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ* . سپس فرمود: به خدا سوگند، ما بیم بقیّه الله در زمین. در همان وقت به فرمان الهی باد سیاه تیره‌ای وزیدن گرفت و فریاد پدرم را به گوش مرد و زن و کودکان رسانید. همه‌ی مردم، از کوچک و بزرگ، بالای بام آمده بودند. پیرمردی در آن میان وقتی پدرم را دید، به آوای بلند فریاد زد: ای ساکنان مدین، از خدا بترسید. این مرد در جایی ایستاده است که وقتی شعیب بر قوم خود نفرین کرد، در آن جا ایستاده بود و اگر شما دروازه را به روی وی نگشایید و از او پذیرایی نکنید، بر شما عذاب نازل خواهد شد. من آن چه شرط بلاغ بود، گفتم و هشداردهنده معذور است. آن‌ها ترسیدند و دروازه را گشودند و در منازل خود از ما پذیرایی کردند